

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

## موقف روشنفکران دگراند پیش در حیات اجتماعی - سیاسی و تحکیم ثبات کشور ضرورت مبارزه با واقعیت وجودی تئوری‌های ناقص سیاست و چهارچوب قدرت در اجتماع ملی

موقعیت حقوق در اجتماع بین‌المللی (وسط‌یامیان دولت‌ها)  
موقعیت حقوق در اجتماع ملی (مافوق‌یگانگی‌ها)  
ساخت موازین، تفسیر موازین و تطبیق آنها  
بررسی مسایل فوق‌طی سال‌های ۶۰ و ۷۰ سده ۲۰

ناگزیری بازنگری حوادثی که طی مدت زمان بیشتر از سی سال در افغانستان عزیز اتفاق افتاد، ما را ناچار به بررسی مجموعه واقعاتی می‌نماید که طی مدت زمان متذکره منجر به سرنگونی سلطنت و اعلام جمهوریت طی سال ۱۳۵۲ که می‌توان آنرا بمثابة آغاز دوره تشکل بورژوازی در کشور نامید، حوادث به میان آمده در ماه ثور سال ۱۳۵۷ و به قدرت رسیدن نیروهای رادیکال چپ که درصدد تحمیل تئوری‌ها و پراتیک به عاریت گرفته شده از مفهوم راه‌رشد غیرسرمایه‌داری در جامعه گردیدند و عوامل و فاکتورهای موجود در عرصه یادشده را با در نظر داشت چگونگی وضعیت سیاسی و شرایط اجتماعی چند دهه قبل کشور مورد بررسی همه‌جانبه قرار دهیم.

در نتیجه جهت‌گیری رژیم رادیکال چپ در عرصه دورنمای انکشاف و ترقی کشور مبنی بر تعیین راه تکاملی با دورزدن سرمایه‌داری، افغانستان به سرنوشت کشورهای دچار گردید که در آنها پس از به قدرت رسیدن نیروهای ترقیخواه و تحول‌طلب، اقداماتی بمنظور انتخاب جهت‌گیری راه‌رشد سوسیالیستی صورت عملی بخود می‌گرفت، اما در افغانستان، متأسفانه نظریه موضع‌گیری‌های دشمنان جهانی و منطقوی و همچنین به دلایل موجودیت عوامل و فاکتورهای داخلی و سنگ‌اندازی‌ها در مسیر و روند انتخاب شده، علیه مردم صلح‌دوست کشور، جنگ تحمیلی و اعلام نشده‌ای را براه انداختند که تاکنون ادامه داشته و با وارد نمودن زیان‌های بی‌شماری بر پیکر افغانستان و با تخریب زیرساخت‌های اقتصادی کشور، وطن عزیز ما و باشندگان شریف آنرا به چندین دهه قبل پرتاب نمودند. تمامی این فرآیندها مستلزم تکوین تغییرات و تحولات در بخش‌های اساسی و عمده جامعه و به صورت یک کل، شامل دگرگونی ساختار نیروها در تمامی عرصه‌های اجتماع محسوب می‌گردید. طبقه بندی‌های میکانیسم اجتماعی در کشور، علی‌رغم موجودیت پس‌زمینه‌های اصالت شرقی، صورت گرفت. وضعیت منحصربفرد فنودالیزم حاکم بر مناسبات اقتصادی، در نوع خود بمثابة ویژگی‌های اصلی موجود که هنوز به کمال نرسیده بود، از یکجانب و پراگندگی سنتی باشندگان و تنوع اقتصادها از جانب دیگر، سبب ساز وضعیت متذکره گردید. در شرایط و وضعیت اینچنینی، انتخاب دورنما و چشم‌انداز بمثابة قاعده کلی اصلن وابسته به نتایج تقابل نیروهای اجتماعی و گروه‌های سیاسی و چگونگی موقعیت روشنفکران ملی نمی‌باشد. بر بنیاد دلایل فوق‌الذکر می‌توان شاهد چگونگی وسعت فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی روشنفکران و اقشار متوسط جامعه بخصوص در دو دهه پسین در کشور بود.

اقتشار و گروه‌هایی که بصورت کُل، حامی و طلایه دار میراث تاریخی - فرهنگی افغانستان بوده و در تمامی رویداد های کشور نقش کلیدی ایفا نمودند.

در وضعیت مبارزه سیاسی داخلی در افغانستان، بخصوص در مدت زمان جنگ سرد، تأثیر مناسبات قدرت در عرصه سیاست جهانی بر تمامی امور و مناسبات قضایی و سیاسی کشور اثرگذار بود. به این معنا که جنگ داخلی در کشور ما بمثابة محصول جانبی مبارزه میان سوسیالیسم و امپریالیسم محسوب گردیده و زمانی که طی کنفرانس های بین المللی بحث قضایای کشور مطرح می گردید، بنحوی از انحاء با اصل حل و فصل صلح آمیز قضایای متذکره به شدت مخالفت صورت گرفته و از آن طفره می رفتند. همچنان نباید فراموش نمود که همین اکنون انگیزه های جنگ طلبانه پلان ها و نقشه های جیوپولیتیک در امر مشتعل نگهداشتن آتش جنگ و برخوردهای نظامی در کشور ما، نقش بسزایی ایفا می نمایند.

در نهایت امر، بمثابة نتیجه کلی و موجودیت فاکتورهای نظم داخلی و تحت نفوذ و تأثیر به غایت غامض شخصیت خارجی، کشور عزیز ما افغانستان، قربانی پیچیدگی های شرایطی گردید که در نوع خود می توان آنرا بمثابة حکم قاطع وضعیت حاکم بر مناسبات بین المللی نامید.

در جنگ طولانی مدتی که موجب تحركاتی میان توده های وسیع اهالی کشور گردید، عوامل اجتماعی که مطابق آن تحول طلبان جامعه در این مرحله با جلب حمایت گروه های مختلف قومی و ملی در امر مبارزه و رقابت باهم شرط بندی می نمودند، از هم متمایز گردیده و در مسیر یادشده به جلو می شتافتند. پس از سال ۱۳۵۷ که این ضد و نقیض گویی ها به اوجش رسید، ظهور حرکت های ملی - مذهبی در صدد دفاع از خویش به اقدامات و تحركاتی که از ایده های بنیادگرایی اسلامی الهام می گرفت، بمشاهده رسید. در شرایط و وضعیت کنونی کشور ما، نیروهای متذکره در امر حکومتداری و سهمگیری در پروسه های سیاسی از نقش و سهم قابل توجهی برخوردار می باشند. نباید فراموش نمود که چگونگی و نوع تفکر مردم و اهالی کشور و تحول آن جز تغییرات سیاسی محسوب گردیده و روشنفکران اصلن نمی توانند از این اصل فرار نمایند. در مجموع، بدون بررسی و مطالعه موشگافانه اساس و ریشه های مسأله مورد بحث که عبارت از تراژیدی موجود طی سال های ۶۰ و ۷۰ سده ۲۰ در کشور ما می باشد، طرح مسایل مورد بحث به گونه دیگر، بصورت کُل امکان ناپذیر به نظر می رسد.

به گمان اغلب که بازسازی یک واقعیت از لحاظ تاریخی، دقیقین چیزی جز یک کار علمی و راه حل واقعی نبوده که بصورت مستقیم با درک اصل مسأله و داشتن تصور واقعی از وضع موجود و رویکرد مناسب در قبال تجدد جامعه بمثابة یک کُل و چگونگی موقعیت روشنفکران و نحوه نمایندگی آنها در جامعه مرتبط می باشد. چنانچه از تذکرات فوق برمی آید، در شرایط کنونی اجتماعی - تاریخی کشور، روشنفکران باید جهات و مسیرهای بعدی تکامل و تحول جامعه شان را معین و مشخص نمایند.

در امر تشخیص گروه متذکره، گاهی اوقات، حتا در مورد مسأله ذکر مشخصات منحصر بفرد آنها نیز با مشکل مواجه می شویم، اما در مطابقت با روش از قبل تعیین شده و ارائه سندی در مورد، بسیاری از بخش های موضوع مورد بحث توضیح و تشریح می گردد. در این مقطع لازم به یادآوری می باشد که روشنفکر افغان (روشنفکر دارای جهت گیری دموکراتیک) تمایل دارد تا با ایده های متفاوت از هم و تنوری های گونه گونه روبرو گردد، در این مورد به خصوصیات منحصر بفرد روشنفکر افغانی باید دقت بعمل آید.

با توجه به روشنفکران، نباید معمولن آنها را صرف بمثابة نمایندگان کارفکری تصور نمود، بلکه قشر متذکره بمثابة بخشی از جامعه، در قبال مجموعه مسایل کشوری و موضوعات ملی و بین المللی از دیدگاه خاص و منحصر بفردی برخوردار می باشند. همچنان روشنفکران (از جمله روشنفکران افغان) در مجموع، بمثابة جزیی از مردم کشور شان، قبل از همه به منافع ملی ارجحیت قایل می گردند. گرچه، آرمان های آنها به عمق پایه های فلسفی وارد نگردیده اما بصورت ذاتی، به شرایط عینی جامعه در کُل، با دید انتقادی می نگرند. نباید فراموش نمود که قبل از سال های ۶۰، بیشترین بخش نمایندگان روشنفکران کشور، در مجموع و به سادگی، روشنفکران بمفهوم عام کلمه بودند. روشنفکران کشور، بخش کوچکی از باشندگان سرزمین ما را تشکیل می دهند، اما کاوش در

مورد روشنفکران افغان طی سال های ۶۰ و ۷۰ سده ۲۰ و موقعیت آنها در هرم اجتماعی چند ساختاری کشور، رویکرد گسترده تری را تقاضا می نماید که قبل از همه پوشش تحولات روشنفکری، نوعیت ساختار حرفوی، جهان بینی، روانشناسی، خصوصیات فرهنگ سیاسی، کنش سیاسی و... را نیز شامل می شود.

در امر تجزیه و تحلیل نقش روشنفکران در پروسه های سیاسی بمثابة موضوع تحقیق، تأکید بر بازبینی مناسبات سیاسی در طول مدت زمان نامبرده از یکجانب و چگونگی رابطه مناسبات فوق با بلوغ اجتماعی و فرهنگی از جانب دیگر ارتباط دارد. موضوع تحقیق همچنان شامل تجزیه و تحلیل دولت در بستر تشکیل و جاگزینی رژیم های سیاسی سال های ۶۰ و ۷۰، تبدیل رژیم شاهی مطلقه به شاهی مشروطه طی سال ۱۳۴۳ و تأسیس رژیم جمهوری که جریان اصلاحات بورژوازی در کشور را آغاز نمود، می باشد.

چارچوب زمانی بررسی و تعیین نقاط عطف دوگانه در پروسه های سیاسی کشور حکم می نماید تا فرسایش موجود طی نیمه نخست سال های ۶۰، زمانی که رژیم شاهی مطلقه به رژیم شاهی مشروطه مبدل گردیده و ریفورم هایی و عده داده شده در قانون اساسی کشور با اثربخشی و موثریت بر تحولات زندگی اجتماعی - سیاسی کشور، منجر به تشدید مبارزات سیاسی و فعال گردیدن روشنفکران افغان شده و انتخاب نهایی مرتبط به موجودیت عوامل دوگانه فوق را سبب گردید. طی اواخر سال های ۷۰، ضد و نقیض گویی ها و مبارزات سیاسی داخل کشور به اوجش رسیده و با مساعد ساختن زمینه ها، شرایط سقوط رژیم جمهوری به رهبری محمد داود در کشور و به قدرت رسانیدن روشنفکران رادیکال چپ را فراهم نمود.

نوآوری علمی در زمینه تحقیق مسأله مورد نظر کنونی مبنی بر تفسیر موضوع مربوط به دوره و مقطع تاریخی معین و مشخص نه تنها مجموعه بررسی ها در مورد، بلکه توجه به درک اهمیت عملی جنبه های ناشناخته واقعیت های اجتماعی جامعه افغانی می باشد. همه به خاطر دارند که روشنفکران کشور در امر مقابله با سنت های غالب و کلیشه یی با مشکلاتی مواجه گردیدند. در این مورد باید به ارائه تفسیر جدیدی همت گماشت تا در درک اهمیت تغییرات اساسی در کشور ممد واقع گردد.

در نیشته حاضر در پی آن می باشیم تا با در نظر داشت نوآوری های علمی و با درک اهمیت عملی و ضرورت جدی درباره مطلب مورد بحث، بصورت انتقادی بخصوص به ارتباط انباشته شدن بیش از حد تجربیات در عمل، از چگونگی سیر حوادث جاری در کشور عزیز ما با درک واقعیتها سیر پروسه کنونی حل و فصل مسالمت آمیز قضایای کشور و در نتیجه، آگاهی از تغییر جهت ها و پیدایش اتحادها و گروه بندی های جدید در وضعیت کنونی کشور ما، تصور کلی از افغانستان امروزی به دست داده باشیم. امید مفاد اصلی و نتیجه گیری هایی که در ذیل مطرح بحث قرار داده می شود، بمنظور ارائه تصور روشن از مسأله مورد بحث ممد واقع گردد.

بمنظور وضاحت بیشتر موضوع مورد بحث، نباید آثار گرانبهای بجامانده تاریخ نویسان افغان در زمینه، چون غلام محمد غبار را فراموش نمود. وی از جمله نخستین اشخاصی بود که ریشه های تحولات و تغییرات در عرصه روشنفکری در افغانستان را مورد مطالعه قرار داد. نامبرده بررسی هایش را از زمان حاکمیت امیر حبیب الله خان (۱۲۸۰ - ۱۲۹۸)، آغاز نموده، احساس لیبرالی میان روشنفکران را مشخص ساخته و نمایندگان آنها را که بمنظور انجام جهت گیری های دموکراتیک، فعالیت های روشنگرانه را سازماندهی و در عرصه عمل اجرا می نمودند، تشخیص داد.

مسأله متذکره همچنان توسط عبدالحی حبیبی نیز مطرح بحث قرار گرفت، وی از جوانه زنی های نخستین جنبش در کشور یادآوری بعمل آورده است. از محمود طرزی در این عرصه بمثابة رهبر و ایدئولوگ جنبش اجتماعی - سیاسی " جوانان افغان " باید یادآوری بعمل آید. به جنبش متذکره بمثابة نخستین اقدام بمنظور تشکیل و ایجاد آگاهی ملی باید ارزش و اعتبار قائل گردید. اما متأسفانه نظریه موجودیت عوامل و فاکتورهای گوناگون، این جنبش و آگاهی ملی، از میان برداشته می شود. در مورد تقاضا ها و مرام و خط مشی جنبش متذکره، ابراز نظر ها مختلف میباید.

در زمان رهبری حاکمیت سیاسی کشور توسط شاه امان الله (۱۲۹۸ - ۱۳۰۸)، روشنفکران افغان به تحکیم مواضع شان پرداختند. درباره تجزیه و تحلیل فعالیت های روشنفکران شامل و شاغل در ساختار دولتی طی مدت

زمان یاد شده در نیشته های غلام محمد غبار و فیض محمد کاتب، تذکرات مهم و قابل توجهی موجود می باشد. بصورت مشخص، طی دوره یادشده، اساس و بنیاد ایجاد و تشکل روشنفکران ملی ناهمگون گذاشته می شود. جداسازی روشنفکران در این زمینه، در نوع خود، پروسه ای بود دردناک که بروز خطرات ناشی از فعالیت های ارتجاع را افزایش داده و زمینه فعالیت های روحانیت محافظه کار و مخالف را ببار آورده و در نتیجه، شکست جنبش "جوانان افغان" را سبب گردید. مسأله یادشده را حیثی در نوشتارهای بیشتر توسعه بخشید. نامبرده بصورت مفصلی در مورد جوانه های جنبش مترقی و تحول طلب مشروطه خواهان اول و دوم تحقیق نمود. در اینمورد، باید فعالیت ها و مبارزات سال های ۶۰ روشنفکران در کشور و همچنان در کنار فعالیت های روشنفکران، از سیاست های دولتی نیز باید یادآوری بعمل آورد. اصلاحات و اقدامات تکوین پذیرفته پس از تصویب نخستین قانون اساسی، ضرورت تحولات سیاسی در کشور را در دستور روز قرار داد.

در اینمورد، ضرورت جدی تحقیق و انجام مطالعات و بررسی های وسیع و بیطرفانه در مورد روشنفکران افغان و نقش آنها در حیات سیاسی کشور ایجاب می نماید تا خصوصیات منحصربفرد و چگونگی تشکل و ایجاد روشنفکران افغان، نقش آنها در امر توسعه تفکر اجتماعی، نحوه سهمگیری و مشارکت گروه های اجتماعی در جنبش های سیاسی در افغانستان را طی آغاز سال های هشتاد سده ۲۰ مورد توجه و بررسی موشگافانه قرار دهیم.

از نقطه نظر تاریخ نگاری و با در نظر داشت فاکت های موجود، بسیاری از نویسندگان در عصر مربوطه، با در نظر داشت جهت طبقاتی و فرضیه های ایدئولوژیکی و سیاسی، مسایلی را در مورد، مطرح بحث قرار دادند. در شرایط کنونی و وضعیت امروزی، زمانی که بصورت جدی در مورد نظرات و اندیشه های قبیل ارائه شده، اندیشه ها و موضعگیری هایی که در زمان ایجاد آن، مورد قبول و پسند همه قرا گرفته بود، تجدید نظر بعمل می آید، الترناتیف های موجود و مطرح در اینباره باید معرفی گردد. نباید از اهمیت تحقیقات فراوان و همه جانبه ای که در مورد روشنفکران افغان صورت گرفته، چشم پوشی نمود.

معضلات روشنفکران افغان در بسیاری از آثار شرق شناسان کشورهای دیگر نیز وسیع منعکس گردیده است، از جمله می توان از تاریخ نگاران هند و پاکستان و همچنان از تاریخ نویسان انگلیسی و امریکایی در مورد نامبرد. آنها در مورد کلی ترین مسایل و موضوعات مربوط به حیات سیاست داخلی کشور ما اظهار نظرهایی نموده و تحقیقاتی را انجام دادند که از جمله درباره رژیم سیاسی و معضلات انکشاف جامعه افغانی، بررسی دولت بمثابه وسیله عصری سازی، مسایل مربوط به نظام و سیاست، معضلات ثبات و عدم ثبات سیستم سیاسی در کشور، مبارزه میان دموکراسی و اقتدارگرایی و... را می توان نامبرد.

با توجه به وقایع فوق، طی دوران استبداد و مطلق العنانی در کشور، هیچکدام از خواسته ها و تقاضاهای مطرح شده طی سال های ۵۰ در عرصه بازسازی دستگاه دولتی بر آورده نشد. در این میان، مسأله طوری انکشاف نمود که تحکیم مواضع بورژوازی در آغاز و ابتدا در بخش های اقتصادی و سیاسی و مسایل مربوط به دموکراتیزه سازی حیات سیاسی آغاز گردید، روشنفکران ملی بصورت کل که حامل پیام های مندرکه بودند، در اجتماع افغانی بیش از پیش بمثابه قشر شناخته شده تبارز نمودند.

با پایان سال های ۷۰، نشرات جدیدی پا بعرصه وجود گذاشته و نویسندگان و ناشران آن، تشکل و ایجاد رادیکالیسم راست میان روشنفکران افغان را مورد تحقیق و مطالعه قرار دادند. از جمله می توان از خواجه انور، تاریخدان پاکستانی نامبرد که اثر ماندگاری تحت عنوان "تراژیدی افغانی" را تحریر و از خود به یادگار گذاشت. بدینترتیب، با بررسی تجزیه و تحلیل های تاریخ نگاری، آشکار می شود که تاکنون نیز معضلات مطرح از قبیل ترکیب ملی روشنفکران افغان، خصوصیات روانشناسی آنها، فرهنگ سیاسی روشنفکران، مناسبات بخش سیاسی آن با گروه های اجتماعی، تبارز خصوصیات اثرات حلقات رادیکال چپ روشنفکری در وجود ح.د.خ. ا. و در مجموعه پروسه سیاسی کشور، الی بقدرت رسیدن آن مورد تجزیه و تحلیل موشگافانه قرا گرفته است.

اما درباره موضوع مورد بحث، باید سلسله فعالیت های پژوهشی ذیل انجام گیرد:  
- مطالعه شیوه های فکری، طرز برخورد ایدئولوژیکی و بررسی اشکال فعالیت های سیاسی روشنفکران شرکت کننده در جنبش های اجتماعی - سیاسی سال های ۶۰ و آغاز سال های ۷۰؛

- برجسته نمودن نقش روشنفکران در زمینه متن تفکر اجتماعی بمثابه کتگوری اجتماعی - فرهنگی؛  
- شناسایی مشخصات سیاسی سنتی کوچک در فرهنگ بزرگتر روشنفکران افغان و تحقیق عوامل اصلی که در نوع خود بر اصالت فرهنگ سیاسی افغان ها اثر گذار می باشد؛  
- بررسی درجه تسلط بر روشنفکران (بمثابه موضوع مناسبات و روابط سیاسی) و تجزیه و تحلیل ارزش های فرهنگ اجتماعی در مراحل مختلف رشد جامعه افغانی؛  
- شناسایی موقعیت روشنفکران در سلسله مراتب اجتماعی (در مجموعه اجزای مختلف ارگانیزم اجتماعی)؛  
- کاوش و اندازه گیری خصوصیت اثرات و تأثیرگذاری روشنفکران در پروسه های سیاسی کشور؛  
- شناخت عوامل و علل مشکلات سده ها مبارزه علیه عقب ماندگی جامعه افغانی و رویکرد روشنفکران در زمینه؛

- و ارائه تصویر کلی از وضعیت کنونی روشنفکران.  
با تغییر اوضاع و احوال بین المللی، بخصوص با تکوین وضعیت جدید در سده ۲۱، در مجموعه کلی مسایل مورد بحث در فوق، اقداماتی صورت گرفته و یا در حال شکل گیری می باشد. رویکردهای ایدئولوژیک سده ۲۰ و شیوه های تبدیل و تعویض حکومتداری و قدرت سیاسی باید به گونه انتقادی مورد تجدید نظر قرار داده شود. مدت زمان طولانی در مورد تکامل و پیشرفت بشریت بمفهوم عام کلمه، حتا از نقطه نظر استعدادهای سنتی به معنای اولیه آن، رویکردهای مشخص و معینی بکار گمارده میشد.

در حال حاضر و وضعیت کنونی سعی در جهت تجزیه و تحلیل جنبه های تمدنی در مجموعه ترکیب تمدن جهانی و تشخیص و تفکیک خصوصیات رشد و انکشاف این و یا آن کشور و منطقه صورت گرفته و همچنان، مسایل مربوط به تفاهم و درک متقابل با حفظ هویت تاریخی طرف های موجود به گونه جدی مورد بحث می باشد. در اینجا سخن مبنی بر رشد اجتماعی و انکشاف تمدن مشترک بمفهوم عام کلمه، ارزش شخصیت انسانی، رابطه میان شخصیت و دولت و فرد و اجتماع مطرح بحث می باشد.

نباید فراموش نمود که روشنفکران افغان سرنوشت غم انگیزی را پشت سر گذاشته اند، آنها اکنون در حال کسب تجربه بوده و در جریان حوادث کنونی کشور نیز مورد آزمایش قرار می گیرند. شرایط و وضعیت جنگی در کشور، بصورت کل، فرهنگ رویارویی را ببار آورده، آنرا تشدید نموده و در نتیجه، سبب تغییر شکل خودآگاهی روشنفکران گردید. قابل یادآوری می باشد که در قبال روشنفکران کشور اجرای وظایف و انجام رسالت های مهم و عمده ای قرار دارد، از جمله رسالت مهمی در درک مفهوم آنچه در پروسه سیاسی کشور و در زمینه بازسازی فرهنگ ملی اتفاق می افتد، بر عهده آنها قرار دارد.

روشنفکران کشور، با وجود کم عده بودن آنها، در لایه های مختلف اجتماعی، صلاحیت های حرفوی به آنها تفویض می گردد. نباید فراموش نمود که سرنوشت بسیاری از مسایل تاریخی در عرصه رشد و انکشاف اجتماعی کشور عمدتاً توسط روشنفکران حل و فصل می گردد. مشخصات اصل تغییر در بسیاری از حالات، چه در گذشته ها و چه در وضع کنونی به موقعیت طبیعی این گروه اجتماعی مرتبط می باشد.

پیدایش روشنفکر افغانی، مشخصات منحصر بفرد خود را دارد. در این مورد بصورت عمده می توان دو مرحله را از هم تفکیک نمود: آنها به میزان مشخصی محصول تاریخ طبیعی و نتیجه رشد و انکشاف داخلی جامعه افغانی بوده و در نهایت، روشنفکر معاصر افغانی، میراث تاریخی - فرهنگی کشور محسوب می گردد. متذکر باید گردید که روشنفکران کشور بصورت ارگانیک در قبال خصوصیات فرهنگی - مذهبی، ملی - نژادی و مشخصات اقتصادی جامعه افغانی نیز پاسخگو می باشند، این اولین؛ ثانین اینکه آنها نه فقط بمثابه مشتقی از ساختارهای فرهنگ ملی، بلکه بخشی از آنها می باشند. روشنفکران بنحوی از انحاء با طبقات و اقشاری که از آنها منشأ گرفته اند، در ارتباط بوده و به آنها تعلق خاطر نیز دارند، همچنان روشنفکران کشور بصورت همزمان با سایر طبقات و اقشار جامعه افغانی بهم پیوستگی هایی نیز دارند. این روشنفکران اند که به مفهوم وسیع کلمه، شخصیت دولت را تعیین می نمایند. روشنفکران در عین زمانیکه با سایر طبقات و اقشار جامعه در ارتباط بوده و مطابق به گرایش های زندگی آنها و با حفظ شخصیت اجتماعی خودشان و بدون از دست دادن ریشه های قومی - ملی خود، در خدمت

سایر طبقات و اقشار اجتماعی نیز قرار می گیرند.

در مقابل پس زمینه تغییر رژیم شاهی مطلقه به رژیم شاهی مشروطه، به ارتباط تشدید بحران در وضعیت اجتماعی طی آغاز سال های ۶۰ در کشور، اصلاحاتی در قانون اساسی وارد گردیده و در نتیجه، افق های جدیدی در قبال عملکرد های روشنفکران گشوده شد. قانون اساسی مصوب ماه سنبله سال ۱۳۴۳، طی ماه میزان سال متذکره توسط ظاهر شاه توشیح گردید که مطابق آن افغانستان بصورت رسمی کشوری دارای رژیم شاهی مشروطه، مستقل، غیر وابسته و سرزمین واحد اعلام گردید. در نتیجه، قانون اساسی مصوب سال ۱۲۹۲ ملغا اعلام گردیده و در نهایت امر، تمامی مردم و اهالی کشور بمتابه باشندگان سرزمین افغانستان واحد، در قبال قانون مساوی پنداشته شده، حق دسترسی به مسکن، مصونیت مالکیت و حفظ و مصونیت آزادی بیان و گفتار، آزادی مطبوعات، میسر گردیدن امکان تشکیل اجتماعات بمنظور تأمین ضرورت های مادی و معنوی و ایجاد احزاب سیاسی نیز تضمین گردید.

از قوه بفعل مبدل نمودن مواد قانون اساسی کشور، سبب ارتقای اعتبار سیاسی روشنفکران کشور گردیده و اما در مقابل، بمتابه فشاری برحلقات معین موجود در جامعه پنداشته شد. همزمان با آن، زمینه هایی بمنظور ابراز نظر های سیاسی نیز فراهم گردید. در تفاوت با رژیم های قبلی، ظهور مجدد جنبش اجتماعی - سیاسی، خصوصیت جدیدی کسب نمود. در این زمان ایدئولوگهایی از اپوزیسیون ستیزه جویان، به طرح برنامه ای اقدام ورزیدند که محتوی آنرا تقاضاهایی از جمله تشکیل دولت ملی - دموکراتیک، انتقال در عرصه های قدرت دولتی (بمتابه نیروی اجتماعی و سازمانی متمرکز)، فاکتور تفکر عمومی (اسلام و ناسیونالیزم) و در عرصه سنتی بمفهوم جامعه مدنی (بمتابه قلمرو اجتماعی) تشکیل می داد.

قابل یادآوری می باشد که در تفاوت با مناسبات متقابل میان حاکمیت سیاسی و جامعه ملکی در شرق و غرب، تذکراتی در زمینه بعمل آمده است. بنظر بسیاری از محققان، در اروپای غربی طی مدت زمان طولانی و با ایجاد و استقرار شیوه تولید سرمایه داری، جامعه مدنی عرض وجود نمود. پدیده "جامعه مدنی" حتا طی نیمه نخست سده ۲۰ نیز نتوانست به شرق راه یابد. مطابق نظریات فوق، چنین نتیجه گیری بعمل آمد که دولت در شرق بمتابه نیروی اجرا کننده و انجام دهنده و ایفای کننده نقش فعال بصورت عملی در تمامی بخش ها و عرصه های تکاملی جامعه و بخصوص در نحوه ساختار ملی - نژادی محسوب می گردید.

نباید فراموش نمود که قوم نگاری، اسلام و ناسیونالیزم در زمینه درک و شناسایی کلی چگونگی حاکمیت دولتی و نحوه تشخیص افراد ملیت شرکت کننده در آن، فاکتور مهم و عمده ای به حساب می آید. اصلن اسلام در زمینه بمتابه قدرت بازدارنده عمل نموده، ضرورت و اهمیت نمایندگی از مردم را در شخصیت حاکمیت ملی انواع و اشکال مختلف قدرت تبارز می دهد. همزمان با آن، در چنین وضعیتی، ناسیونالیزم تمامی گروه های قومی و نژادی را به وحدت ملی فرا می خواند. در نتیجه، دولت هویت ملی را بدست آورده و مردم را به خدمت صادقانه به میهن و انجام فعالیت های مورد پذیرش و بنفع جامعه و کلیه باشندگان اجتماع مورد نظر تشویق و ترغیب می نماید.

درفرجام و بمتابه ختم کلام، این مسأله قابل تذکر می باشد که با تأثیر گذاری عوامل و فاکتور های یادشده در فوق بر بسیاری از عناصر، انگار که فرهنگ سیاسی ما افغانها (اعتقادات و ارزش های سیاسی، روانشناسی و رفتار سیاسی) بصورت کل، نهایت غنی و بارور گردیده است.

نباید فراموش نمود که پیشینی های متذکره در فوق (بمتابه یک مجموعه) در باره ایجاد و پیدایش فرهنگ سیاسی جامعه افغانی کاملن صدق می نماید.

شانزدهم ماه سپتامبر سال ۲۰۱۷